

نویسنده: Dieter Fröhlich
برگردان از آلمانی به فارسی دری: اسد الم

بخش نخست
مقدمه مترجم

ناسیونالیسم و دولت های ملی در کشور های رو به انکشاف، مشکلات همگرایی گروه های قومی در افغانستان

"ناسیونالیسم و دولت های ملی در کشور های رو به انکشاف، مشکلات همگرایی گروه های قومی در افغانستان"، عنوان کتابی است که نویسنده آن دیتر فروهلیش (Dieter Fröhlich) یکی از پژوهشگران آلمانی آن را به همکاری بنیاد پژوهشی هانریش هرتس شتیفتونگ (Heinrich-Hertz-Stiftung) آلمان - بخش مطالعات افغانستان - به رشته تحریر در آورده است. همان گونه که خود مولف در مقدمه کتاب می نویسد: «مشوق و مبتکر این اثر پروفیسور رنه کونینگ (Rene König) بوده است». پروفیسور رنه کونینگ یکی از دانشمندان صاحب نام آلمان است که بیشتر از 22 اثر تحقیقی را به رشته تحریر در آورده است و برنده چندین جایزه علمی می باشد. این کار پژوهشی تحت سرپرستی او تالیف شده و در سال 1970 به زبان آلمانی چاپ گردیده است. این کتاب نتیجه زحمات چندین ساله یک پژوهشگر آلمانی است که نویسنده آن تنها یک دوره دو ساله (۱۹۶۳-۱۹۶۵) پژوهشی را به خاطر آن در افغانستان سپری کرده است. در مدت این دو سال او نه تنها در مناطق دور دست و دشوار گذار افغانستان سفر ها کرده است تا زندگی قبایل را از نزدیک مطالعه کند، بلکه هم با بسیاری از مکتب رفتگان افغانستان، مقامات دولتی و افراد صاحب نظر نیز گفت و گو و مصاحبه کرده است.

این اثر شامل 250 صفحه می باشد. بخش نخست آن که 110 صفحه هست، نویسنده یک تحلیل عمومی تیوریک از ناسیونالیسم و دولت های ملی کرده است. در بخش دوم بر پایه این طرح تیوریک از ناسیونالیسم، علت های پیدایش، مبانی تیوریک و فرضیه های آن تذکار مفصل به عمل آمده و همچنان یک تحلیل پیرامون مشکلات همگرایی ملی، در افغانستان صورت گرفته است. اگر چه از تالیف اثر بیشتر از 45 سال می گذرد اما بیشترین موضوعات آن هنوز برای افغانستان از تازگی برخوردار است. مانند این سوال اساسی که خود نویسنده در آن زمان مطرح کرده است: «تا چه حد پرداختن به موضوع ناسیونالیسم در عصر حاضر سودمند است و ما را به سوی اتحاد جهانی و یک جهان واحد «One World» کشاند. آیا ناسیونالیسم در عصر حاضر یک موضوع جدی برای تحقیق هست؟ آیا وقت و زمان ناسیونالیسم گذشته هست؟ و فراتر از آن این سوال مطرح می شود که آیا می توان با ناسیونالیسم و مسائل متعلق به آن اصلاً برخورد علمی کرد؟»

من کوشیده ام تا بر سبیل مقدمه با یاد آوری نکاتی چند در مورد مسائل تیوریک و "ناسیونالیسم افغانی" بپردازم که در این اثر یا به آن اعتنائی صورت نگرفته است و یا آنکه کمتر توجه شده است. این به دلیل آن است تا هم به پاره ای از مباحث مطرح در تاریخ سیاسی افغانستان اشارت لازم نموده باشم و هم بر اساس این موضوعات تیوریک بتوانم شمه ای از دیدگاه های خودم را در این زمینه ابراز دارم.

ناسیونالیسم چیست؟

بعضی ها ناسیونالیسم را در معنی و مفهوم وطن‌خواهی، وطن دوستی (Patriotism) و بومی‌گرایی و غیره ترجمه می‌کنند. اما به باور من وطن دوستی و ناسیونالیسم دو چیز متفاوت اند که تفاوت‌های آنها گاهی از نظر پنهان می‌ماند. وطن دوستی می‌تواند چون غریزه ای در نظر گرفته شود. هر حیوانی لانه اش را دوست دارد و از آن دفاع می‌کند، حتا پرنده کوچکی در مقابل مار و روباه برای دفاع از آن ایستادگی می‌کند، این امر شبیه یک غریزه است. اما ناسیونالیسم مانند غریزه چندان طبیعی نیست، یک ایدئولوژی است که به طور مصنوعی بر پایه احساس جمعی و عشق به وطن ساخته می‌شود.

این احساس جمعی به عنوان يك گفتمان سیاسی معمولاً از سوی نخبه‌های سیاسی و یا حکامی جلوه گر می‌شود که درصدد بازسازی حس اشتراك اند. با فروپاشی و افول ایدئولوژی‌های باورمند به انترناسیونالیسم و هنگامی که افراد خود را در انزوا احساس می‌کنند، جذابیت ناسیونالیسم در بسیج مردم افزایش می‌یابد.

این ایدئولوژی مانند هر ایدئولوژی دیگر وجوه سازنده و مخرب دارد. ناسیونالیسم در چند سده اخیر هم سازنده و مثبت و هم مخرب و منفی بوده است. در مفهوم مثبت آن دولت‌های ملی برای بسیج مشارکت توده‌ئی به احساسات ناسیونالیستی متوسل شده اند و با بسیج مردم موفق به کسب استقلال کشور شان گردیده اند. جورج واشنگتن استقلال آمریکا را از انگلستان گرفت. گاندی، مانديلا، سیمون بولیوار، امان‌الله خان، سوکارنو و ده‌ها رهبر ناسیونالیست آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین از این طریق به کسب استقلال کشورهای شان از استعمارگران نایل شدند.

در مقابل ناسیونالیسم در بُعد منفی و نوع افراطی، یعنی "ناسیونال سوسیالیسم"، مخرب، توسعه طلب و ستیزه جویانه و نژادپرست جلوه می‌کند. مانند جنگ، کشتار و آوارگی‌هایی که هیتلر و موسولینی با قدرت ناسیونالیسم برپا کردند.

انواع ناسیونالیسم

ناسیونالیسم را به لحاظ محتوایی به انواع قومی و مدنی تقسیم می‌کنند. اشکال قومی ناسیونالیسم بر سنت‌های فرهنگی، زبان، مذهب و شیوه‌های زندگی مشترک تأکید دارند. البته برخی از ناسیونالیست‌های قومی بر نیای مشترک یا «تبار خونی» به عنوان ملاک عضویت درک اجتماعی ملی نیز تکیه می‌کنند.

اما ناسیونالیسم مدنی بر ویژگی‌های قانونی-عقلانی تأکید بیشتری دارند. در حقیقت، اعتقاد به مشروعیت قوانین و قانون اساسی را ویژگی مسلم تعلق ملی می‌شمارند. ناسیونالیسم مدنی از حیث نگرش متأخر تر و جامع تر از ناسیونالیسم‌های قومی می‌باشد. اغلب علمای لیبرال غرب ناسیونالیسم مدنی را راه حل و ناسیونالیسم قومی را معضل می‌شمارند.

گذری اجمالی بر تاریخ ناسیونالیسم

در مورد تاریخ ناسیونالیسم دو نظر یا دیدگاه کلی وجود دارد. ناسیونالیسم را از نظر خاستگاه به انواع ازلی و ابزاری تقسیم می‌کنند.

ازلی‌ها به این باور اند که ناسیونالیسم به شکل هویت سمبولیک همیشه وجود داشته است و به ناسیونالیسم پیشینه چند هزار ساله قائل اند: هویت سمبولیک به هیچ وجه یک پدیده عصر جدید نمی‌باشد، بلکه کاملاً برعکس، یک پدیده خیلی قدیمی است که نزد انسان‌های اولیه به شکل توتمیسم وجود داشته است. به گونه مثال این امر در بین باشندگان بومی استرالیا پایه‌های نخستین نظم جامعه و جماعت را می‌ساخت. توتم نمادی از محیط ارگانیک و یا غیر ارگانیک و نمایشی است از یک جماعت که آن را حمل می‌کند. این جماعت نه تنها بر اساس خویشاوندی تعریف نمی‌شود، بلکه

مفهوم فرامنطقه‌ئی و مذهبی- سیاسی دارد. به این ترتیب، «مشارکت معنوی» هر فرد در جماعت، موازات بسیار قوی با ناسیونالیسم نشان می‌دهد.¹

اما عمده‌تاً باور بر این است که ناسیونالیسم یک پدیده مدرن است که تاریخ آن از انقلاب فرانسه به بعد شروع می‌شود. ناسیونالیسم در غرب به مثابه یک مکتب سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک بعد از انقلاب فرانسه ظهور کرد. ژان ژاک روسو بزرگ‌ترین نماینده فکری این مکتب بود، او بر اتحاد و همبستگی توده‌ها ارج قابل بود و تاکید می‌نمود که در کشور و پدر وطن خویش انسان باید بیشترین پیوند را داشته باشد و این باورش را تا به یک عقیده مقدس مذهبی ارتقا بخشید. ساختار اصلی تیوری ناسیونالیسم بر پایه انقلاب فرانسه بنا شده و در عمل پیاده گردید.

سده نوزده را عصر طلایی ناسیونالیسم می‌دانند، در این سده توماس جفرسن و توماس پبین تهداب ناسیونالیسم امریکایی را گذاشتند. در انگلیس جریمی بینتهام (Jeremy Bentham) به ناسیونالیسم چشم انداز جدیدی بخشید و با ویلیام گلدستون (William Gladstone) ناسیونالیسم بریتانیا به اوج اش رسید.²

ناسیونالیسم به مثابه جنبش‌های روشن فکری و مکتب فکری در اروپای وسطی و غربی رشد کرد، مازینی (Mazzini) در ایتالیا به حیث یکی از متفکرین بزرگ ناسیونالیسم سده نوزده دیده می‌شود، ویکتور هوگو در فرانسه و بیسمارک در آلمان از جمله پرچم داران و نمایندگان مکتب فکری ناسیونالیسم در این سده اند.

فرانسیس کوکر بر این باور است که استعمار و سرمایه داری دو عاملی بودند که موجب رشد سریع ناسیونالیسم گردید: استعمار و سرمایه داری که در سده 19 در رقابت با همدیگر به کشورهای آسیایی و آفریقایی حمله ور گردیدند و برای توجیه این اعمال شان نیازی به زیربنای فکری داشتند و در این جا بود که ناسیونالیسم بهترین توجیه را در خدمت این اعمال قرار می‌داد. فرانسیس کوکر در این مورد می‌نویسد: «در سده 19 اکثر ناسیونالیست‌ها مدعی بودند و به این ادعای شان باور نیز داشتند که ملت‌های آن‌ها یک نژاد، فرهنگ و تاریخ غالب و برتر دارند و این حق را دارند که از این برتری خویش استفاده نموده و آن را در کشورهای خود محدود نسازند و این جزء وظایف ملی آن‌ها می‌باشد»³.

همراه با تأثیرات انقلاب فرانسه در غرب تفکر ناسیونالیسم به زودی مشهور شد و ظهور ناپلیون بناپارت این پدیده را در غرب تسریع کرد. نخستین کشور های اسلامی ای که در آنجا ناسیونالیسم ظهور کرد مصر و ترکیه بودند.

"ناسیونالیسم افغانستان"

به این اعتبار، ناسیونالیسم جدا از بار ارزشی مثبت یا منفی آن مانند سایر مفاهیم مثل مارکسیسم، لیبرالیسم، اسلام‌یسم ... یک مفهوم و کالای وارداتی بود که در وطن ما وارد شد. این کالای وارداتی متأسفانه که یک کالای دست دوم هم نه بلکه یک کالای دست سوم بود که طرزى از ترکیه که خود آن را از غرب کاپی کرده بود، اقتباس کرد و با خود وارد افغانستان نمود. این ناسیونالیسم وارد شده از لحاظ محتوایی همان ناسیونالیسم قومی یا قوم محور بود.

¹ ناسیونالیسم چیست؟ نویسنده: Dieter Fröhlich، برگردان از آلمانی به فارسی دری: اسد الم، از متن همین ترجمه

² Hans Kohn: The idea of Nationalism, A study in its origin and background, New Yourk 1944, s 116

³ Francis W. Cooker, Recent Political Thought, New York 1934, S 443-48

طرزی که خود از سال 1882 تا سال 1902 یعنی درست 20 سال در ترکیه زیسته و در آنجا به خوبی با جنبش ناسیونالیست عثمانی و نظریات پان اسلامی سید جمال آشنا شده بود و شدید زیر تاثیر آن ها قرار گرفته بود. او در عین حال تجارب اداری را نیز در آنجا بدست آورده بود. سایر مسائل و عواملی را که ناسیونالیست های افغان از آن متأثر بودند، وارتان گریگوریان نویسنده کتاب «ظهور افغانستان معاصر» چنین نام می برد:

«افکار اجتماعی - سیاسی طرزی و جوانان افغان با یک وسعت قابل ملاحظه ای از یک سلسله واقعیات خارجی و جریان های روشنفکری شکل می گرفت. وقایع چون جنگ روس و جاپان، قرارداد انگلیس و روس در سال ۱۹۰۷، جنبش مشروطیت در ایران، امپراتوری عثمانی، وقایع چین (۱۹۰۶-۱۹۱۱)، گسترش پان اسلام، جنگ ایتالیا و ترکیه (۱۹۱۱)، جنگهای بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳)، جنگ جهانی اول، انقلاب روسیه، و اعلامیه چهارده نکته ئی ویلسون تأثیرات به سزائی روی افکار طرزی و همکارانش داشت. آنها همچنین عمیقاً تحت تأثیر امواج بزرگ اندیشه های مدرنیته و احیای اسلامی قرار داشتند، که در آن سال ها در هند و خاورمیانه در جوشش بود»⁴.

هدف عمده طرزی و همکاران او گرفتن استقلال و مدرن سازی کشور بود. آنها در ناسیونالیسم چنین قدرت و نیرویی را می دیدند که هم استقلال افغانستان را حاصل و حفظ کند و هم کشور را به کمک آن مدرن سازی کند. او همچنین از اندیشه اتحاد آسیایی ها (پان آسیائیسم) و اتحاد مسلمانان (پان اسلام) نیز برای تضعیف استعمار و به دست آوردن استقلال استفاده کرد.

اسلام، تاریخ افغانستان و زبان پشتو سه اصل عمده و یا اساسی ئی بودند که ناسیونالیسم افغانی بر آن پیریزی شده بود. هر چند ناسیونالیسمی که طرزی از آن کاپی برداری کرده بود طرفدار جدایی دین از حکومت بود. اما او میهن پرستی را با احکام اسلامی پیوند می داد و توجیه دینی می کرد. طرزی استدلال میکرد که: «از آنجایی که میهن دوستی به طور واضح یک حکم و توسط اسلام به عنوان یک وجبیه دینی ستایش شده است، پس دفاع از میهن نیز یک تعهد و وجبیه دینی است»⁵.

« جوانان افغان " توسعه تاریخنگاری افغانستان را اصل عمده برای رشد ناسیونالیسم افغانی می پنداشتند. آنها به مکتب رفتگان تاکید می کردند تا راسیونالیسم (خردگرایی) تاریخی را رشد دهند و با پژوهشهای مقایسوی منابع قوت و ضعف تمدنهای مختلف را پیدا کنند. آگاهی به عواملی که یک کشور را تضعیف و یا قوی میسازند، افغانها را در حفظ آینده کشور شان کمک خواهد کرد. طرزی معتقد بود که این پژوهش ها باید با تلاش های هدفمندی همراه باشند که موقعیت زبان پشتو را که او و همکارانش آنرا «زبان افغانها» ... می دانستند، بالا ببرد. پشتو و یا به گفته او «افغانی» تبلور غرور ملی و «جد زبانها» و زبان واقعی ملی پنداشته می شد. بدین لحاظ این زبان باید به تمام گروه های قومی در افغانستان آموزش داده شود»⁶.

⁴ محمود طرزی و سراج الاخبار، نویسنده پروفیسور گریگورین، برگردان به فارسی اسد اله الم، سایت گفتمان دموکراسی افغانستان

<http://www.goftaman.com/daten/fa/articles/part14/tarzi-w-alam-01-09-08.pdf>

⁵ محمود طرزی روضه حکم، فصل آخر کتاب، وطن عزیزم افغانستان، صفحه های 139 تا 156.

⁶ محمود طرزی و سراج الاخبار، نویسنده پروفیسور گریگورین، برگردان به فارسی اسد اله الم، سایت گفتمان دموکراسی افغانستان

برای طرزى مودل ناسیونالیسم و مدرنیزاسیون ترکیه به مثابه یک کشور اسلامی یک الگوی قابل تقلید و قابل اقتباس برای افغانستان بود. او تحت تاثیر شیوه ملت سازی کمالیست ها و پان تورانیسم در افغانستان نیز سیاست تک قومی و تک زبانی را ترغیب می نمود. او در این مورد بدون هیچ استدلالی و برخلاف تمام واقعیت های تاریخی تا جایی پیش رفت که زبان فارسی را زبان اهالی فارس دانست: «معلوم جهان است که جهانیان، مملکت ما را افغانستان و ما را افغان می گویند. بناء علیه در شرح و تفسیر سرلوحه ی عاجزانه ی ما یک شبه گکی که باقی می ماند، صحیح و درست بودن "ادبیات ملی افغانی" و عاریتی بودن "ادبیات ملی فارسی" است.»⁷

در زمان حاکمیت ظاهر شاه و به ویژه در زمان صدارت هاشم خان و داود خان این سیاست شدت گرفت و ملیگرایان و تجدد طلبان افغان به تبلیغ گسترده ای در آوردن گرایش های ناسیونالیسم، دفاع از اصول اصلاحات و مدرن سازی ادامه دادند و این افکار توسط اداره حکومتی وزارت معارف، پشتو تولنه تشویق و ترغیب می شد.

«طبق نظر هاشم خان تا سال 1938، قرار بود پشتو با لغو زبان فارسی، زبان رسمی شود. .. سیاستی که زبان پشتو را همدیف زبان فارسی قرار دهد در زمان حاکمیت امان الله نیز مورد حمایت قرار گرفته بود، اما برتری زبان پشتو بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن نادر مطرح شد.»⁸

در آن زمان روزنامه هندی حبل المتین هندی به دولت افغانستان از تاثیرات فاجعه باری که تحمیل «یک زبان ساختگی ملی می تواند به زیان وحدت ملی بینجامد و پی آمدهای فاجعه باری داشته باشد، و ممکن است به اتحاد ملی مردم افغانستان صدمه بزند، هشدار می دهد. در حالی که فارسی زبان ها اکثریت باشندگان افغانستان اند، پشتو توسط یک اقلیت صحبت می شود. پس به جای آن که هر کسی در افغانستان مجبور به فراگیری پشتو شود، دولت باید اعضای قبایل را تشویق کند تا فارسی یاد بگیرند و به این ترتیب از گنجینه های فرهنگ ایرانی محروم نشوند»⁹.

به باور من زبان در اصل یک پدیده فرهنگی است و تا وقتی که سیاسیون آن را سیاسی نکنند و مورد سوء استفاده مقاصد شان قرار ندهند نه تنها هیچ انسان عاقلی با زبان دیگران یعنی زبان غیر مادری خود هیچ حساسیت و مخالفتی از خود نشان نمی دهد، بلکه با فراگیری یک زبان دوم و سوم مباحثات هم می کند.

«در هند تا وقتی که انگلیسی زبان رسمی بود هیچ قومی با آن مخالفت نمی کرد. اما وقتی که هنگام مرکزی کردن در سال 1965، می خواستند هندی را که زبان مردم اوتاپرادیش بوده و جمعیت بزرگی را در هند تشکیل می دهد، جایگزین زبان رسمی اول کشور، که انگلیسی باشد کنند، در اثر

<http://www.goftaman.com/daten/fa/articles/part14/tarzi-w-alam-01-09-08.pdf>

⁷ نقش محمود طرزی در نهضت روشنگری و نوگرایی دهه ی دوم و سوم قرن بیستم، محمد اکرام اندیشمند، سایت گفتمان دموکراسی افغانستان

<http://www.goftaman.com/daten/fa/articles/part14/tarzi-andeshmand-16-09-08.pdf>

⁸ Vartan Grgorian, „The Emergence of Modern Afghanistan; Politics of Reform and Modernization; 1880-1946, 1969, page351

⁹ Vartan Grgorian, „The Emergence of Modern Afghanistan; Politics of Reform and Modernization; 1880-1946, 1969, pages 351-352

اعتراضات وسیع و شدید به ویژه در ایالات جنوبی این اقدام پس گرفته شد و به زمان های بعد تر موکول شد.¹⁰

سیاست های فارسی ستیزی در افغانستان همزمان با عروج فاشیسم در آلمان و در جریان جنگ جهانی دوم تا به آنجا شدت یافت که برای نزدیک به ده سال نوباوگان کشور از دسترسی به سواد علمی به این زبان محروم گردانیدند. حکام جاهل و بی فرهنگ کشور به جای آن که به غنای هر دو زبان خاوهری فارسی و پشتو و سایر زبان های مردمان این سر زمین که هر کدام آن ها سرمایه های معنوی این کشور اند تلاش ورزند، با زبان فارسی عناد و دشمنی می نمودند. زبانی را که تمام شهکار های ادبی و تاریخی ما با آن سروده شده است، زبانی که بیش از 1000 سال زبان رسمی و اداری این خطه بوده است، زبانی را که احمد شاه درانی، تیمور شاه، شاه شجاع و حماسه سرای بزرگ خوشحال ختک با آن شعر می سرودند، زبانی را که خاستگاه اش همین سرزمین است¹¹، بیگانه و عاریتی خوانده و به این نحو تمام افتخارات فرهنگی ما را دو دسته تقدیم همسایه نموده و آگاهانه و یا غیر عمدی به جای وفاق ملی، پرچم افراز نفاق ملی گردیدند.

اگر امروز واژه های دانش و دانشگاه با شعار های مرده باد و زنده باد جوانان دانشگاهی بار و صبغه سیاسی می یابد، تهدایش را باید در همان ناسیونالیسم زبان محور قومی دانست که همچون یک کالای سیاسی دست سومی به کشور ما وارد شده بود.

امیدوارم این ترجمه که نتیجه پژوهش های یک دانشمند آلمانی است، گامی کوچکی باشد در فهم بهتر و درست ناسیونالیسم و خطرات ناشی از فهم و برداشت نادرست و غلط آن.

این ترجمه مطمئناً خالی از کمبودها و نقصها نخواهد بود. امیدوارم که کاستی ها را بر من بخشیده و با پیشنهادها، و انتقادهای سازنده و رهنمایی کننده شان برای بهبود ترجمه در چاپ های بعدی بر من منت بگذارند.

به صراحت تاکید می نمایم که خودم به طور فطری افغانستان و مردمان آن را دوست می دارم و به زادگاه خود فراه جان، شهر رویا های خود عشق می ورزم. بی اعتقاد به هر ایدئولوژی می باشم و به عنوان انسانی که همه جهان را وطن خود می داند، به این گفته زردشت باور دارم که:

«دانیانی که سلاح صلح بر می گیرند

جهان و هر چه را

که در اوست

¹⁰ ناسیونالیسم چیست؟ نویسنده: Dieter Fröhlich ، برگردان از آلمانی به فارسی دری: اسد الم، از متن همین ترجمه

¹¹ سخنرانی و اصف باختری در یو تیوب

دوست می دارند»¹²

و

« آنجا که راستی با پارسایی به هم پیوسته است

آنجا که کشور ها

همه یکی اند و بیرق ها

همه به رنگ آزادی اند»¹³

آنجا کشور من است.

در پایان جا دارد که از رفیق گرانقدرم داکتر رسول رحیم که زحمت و پیرایش این اثر را متقبل شده و از دوست خوبم استاد میر کریم شاه که در قسمت تایپ این ترجمه با من همکاری کرده است و از رهنمایی های دوست مهربانم جناب معراج امیری صمیمانه تشکر و سپاسگزاری کنم.

ترجمه این اثر در کنار مصروفیت های شغلی و کارهای تخریکی سایت گفتمان بدون حمایت همسر عزیزم شیوا جان ناممکن بود. سپاسم را به خاطر همه تشویقها و شکیباییهایش ابراز می دارم.

¹² زردشت و ترانه های شادمانی، ترجمه سید علی صالحی، صفحه 14

¹³ همانجا صفحه 104